بررسی آثار مرتضی سرهنگی، نویسنده‌ای که ادبیات پایداری را غنی‌تر کرد

خاطراتی که خاک نشد

مریم فضائلی
خبرنگار گروه فرهنگ

چشم‌هایتان را ببندید و تصور کنید نویسنده‌ای به نام مرتضی سرهنگی نداریم. نبودن سرهنگی صرفاً به معنای نبودن یک نویسنده در صنعت ادبی نیست، بلکه اگر سرهنگی نبود، بخشی از ادبیات معاصر ایران به‌نام «ادبیات جنگ و دفاع مقدس» یا همان «ادبیات پایداری»، اصلاً شکل نمی‌گرفت. مرتضی سرهنگی تنها نویسنده‌ای نیست که خاطره‌ها را ثبت کرده، او کسی است که نوشتن را نه برای گفتن، بلکه برای شنیدن و فهمیدن برگزیده. خودش در مقدمه کتاب «روشنای خاطره‌ها» می‌نویسد: «گفتن ندارد؛ ناگزیرم بنویسم. بنویسم همه این سال‌هایی که روی این صندلی نشسته‌ام و رفت‌وآمد خاطره‌های کوچک و بزرگ را روی میز کارم می‌بینم، گاهی به یکی‌شان دل می‌بندم. غریبه که نیستید، وقتی چشم توی چشم می‌شویم، نمی‌توانم بروم به صفحه بعد. تصویر همان چند صفحه را که دلبری کرده است، کنار می‌گذارم، دوباره و چندباره می‌خوانمش و یادداشت کوچکی برایش می‌نویسم. حالا همه آن خاطره‌ها را یک جا در این کتاب روشنای خاطره‌ها می‌گذارم پیش رویتان، خودش قصه‌ای است و قصه کوتاهی هم من برایش نوشته‌ام که می‌خوانید. غریبه که نیستید، معلوم است دست من به همه خاطره‌ها نمی‌رسد. گذر خیلی از خاطره‌ها هم به مسیر میز کارم نمی‌خورد و نیامدند. آن‌هایی را آوردم که با هم بروبیایی داشتیم. با همه این خاطره‌ها گاهی روزهای تلخ و شیرینی داشتم، اما از همه‌شان لذت بردم.» این حرف‌ها شاید ساده به‌نظر برسند، اما از دلِ سال‌ها همنشینی با راویان خاطره بیرون آمده‌اند. خاطراتی که اگر سرهنگی دستشان را نمی‌گرفت، شاید هیچ‌وقت شنیده نمی‌شدند.

سرهنگی سال‌هاست با کلمات سر و کار دارد، اما نه فقط در قامت یک نویسنده. او پژوهشگر، روزنامه‌نگار، سردبیر و مهم‌تر از همه پایه‌گذار بخشی مهم از حافظه مکتوب ما درباره جنگ ایران و عراق است. فعالیت او در دفتر ادبیات و هنر مقاومت از تیر ۱۳۶۷ تا امروز، بی‌وقفه ادامه داشته و نتیجه‌اش نه فقط چند کتاب، بلکه یک جریان فرهنگی مؤثر و ریشه‌دار بوده است. اگر امروز کتاب‌هایی از اسیران عراقی، روایت‌هایی از زنان شهیدپرور، یا حتی داستان‌هایی برای کودکان از روزهای سخت جنگ داریم، ردپای سرهنگی در شکل‌گیری یا حمایت از آن‌ها روشن است. نویسنده‌ای که از خط مقدم جنگ تا خط اول صفحات کودکانه قدم برداشته و هیچ‌جا را دست‌کم نگرفته. او با همان دقت و دغدغه‌ای که پای صحبت همسران شهدا نشسته، به زبان ساده و روان برای گروه سنی ب (۷ تا ۱۰ساله‌ها) هم قصه خرمشهر را گفته است. او می‌داند جنگ فقط صدای تفنگ نیست. گاهی صدایی است از پشت تلفن، گاهی نگاهی است پشت پنجره، و گاهی هم سطر سطر واژه‌هایی است که باید در دلِ کتابی بمانند تا فراموش نشوند.

کتاب «قاسم» تازه‌ترین اثر مرتضی سرهنگی است. او این‌بار سراغ یکی از چهره‌های مهم و تأثیرگذار تاریخ معاصر ایران رفته؛ شهید حاج قاسم سلیمانی. سرهنگی نگارش این کتاب را از همان روزهای نخست پس از شهادت حاج قاسم آغاز کرده و بیش از پنج سال برای تحقیق، مصاحبه و تدوین آن وقت گذاشته است. قاسم روایتی مفصل و مستند از زندگی این سردار بلندآوازه است؛ روایتی که از کودکی‌اش در کرمان آغاز می‌شود و قدم‌به‌قدم، با زبانی ساده و صمیمی، فرازونشیب‌های زندگی‌اش را به تصویر می‌کشد. آنچه این کتاب را خواندنی‌تر می‌کند، روایت ماجراها از زبان خود شهید سلیمانی است؛ روایت‌هایی دقیق، پرجزئیات و همراه با اسناد و پانوشت‌هایی که به اعتبار متن افزوده‌اند.

این اثر، حاصل ساعت‌های طولانی گفت‌وگو با نزدیک‌ترین افراد به شهید و بررسی بی‌وقفه منابع مکتوب و شفاهی است. کتاب قاسم تنها زندگینامه‌ای ساده نیست؛ تلاش صبورانه‌ای است برای ثبت چهره‌ای که برای بسیاری، فقط یک نام نبود، بلکه یک الگو بود. سرهنگی با همان دقتی که پیش‌تر در ثبت خاطرات دیگر رزمندگان به‌خرج داده بود، این‌بار به سراغ شخصیتی رفته که نامش با مفهوم مقاومت پیوند خورده است.

به بهانه انتشار کتاب «قاسم» توسط انتشارات خط مقدم، به سراغ دیگر آثار سرهنگی رفته‌ایم. آثاری که نه‌تنها روایتگر جنگ، بلکه روایتگر آدم‌هایی هستند که در دل جنگ زیسته‌اند؛ آثاری که از دل فکر و تجربه آمده‌اند و لحن و نوشتاری دارند متفاوت با آنچه تاکنون در ادبیات دفاع مقدس دیده‌ایم.

جنگ از نگاه دشمن

۳۴ سال از پایان جنگ گذشته، اما هنوز هم بعضی از رازهای آن هشت سال پرآشوب ناگفته باقی مانده‌اند. انگار هنوز هم بعضی موضوعات هستند که زمانشان نرسیده یا شاید هیچ‌وقت نرسد. در چنین فضایی، مرتضی سرهنگی که همیشه نگاهش به سوژه‌های کمتر دیده‌شده و گاهی فراموش‌شده بوده، سراغ زاویه‌ای رفته که کمتر کسی جرأت ورود به آن را دارد؛ خاطرات جنگ از زبان دشمنان ایران. او سراغ همان‌هایی رفته که روزی اسلحه‌شان را رو به خاک ما نشانه گرفته بودند. همان‌هایی که در میانه جنگ، مقابل نیروهای ایرانی ایستاده بودند. اما حالا، در این کتاب، کنار دستگاه ضبط صدا نشسته‌اند و از آن روزها می‌گویند. کتاب «اسرار جنگ به روایت اسرای عراقی» مجموعه‌ای از همین خاطرات است که توسط انتشارات سروش به چاپ رسیده. روایت‌هایی که برخی از آن‌ها از دل کسانی بیرون آمده که در دوران اسارت، دل‌بسته انقلاب ایران شده بودند. البته همه این‌طور نبودند؛ بعضی‌ها از ترس، لب باز نکردند و بعضی هم آن‌قدر به حزب بعث وفادار ماندند که حاضر نشدند حتی صدایشان در خاک ایران ضبط شود.

خواندن این کتاب، تجربه‌ای متفاوت از جنگ را پیش روی مخاطب می‌گذارد. روایت‌هایی که با آن‌ها نه‌تنها لحظه‌های سخت اسارت را می‌بینیم، بلکه گاهی با تعهد و باور عمیق سربازان دشمن به ایده‌هایی که برایشان ارزش داشت، آشنا می‌شویم. با هر صفحه، احساس می‌کنید شاهدی زنده‌اید؛ وسط میدان، کنار خاکریز، در دل شب، و گاهی فقط چند قدم دورتر از مرگ.

در یکی از بخش‌های کتاب، یکی از اسیران عراقی چنین روایت می‌کند: «ساعت چهار صبح بود که ما حمله‌ای را در شرق اماره، در منطقه طیب، علیه نیروهای شما در تاریخ ۲۸/۱۱/۱۹۸۲ شروع کردیم. در همان دقایق اول حمله زخمی شدم. یک ترکش به کمرم خورد و زخمم خونریزی کرد. ظاهراً نیروهای شما یک خاکریز عقب نشسته بودند و پیاده‌های ما جلو می‌رفتند، اما امکان پیشروی برای من نبود، بنابراین تصمیم گرفتم خودم را از معرکه دور کنم و به عقب برگردم. با هر زحمتی بود توانستم ۵۰ متری عقب بیایم و در یک گودال کوچک پناه بگیرم. سرم را به دیوار گودال تکیه دادم و به آسمان نگاه کردم و از خدا کمک خواستم. سردی هوا، تنهایی و زخمی بودنم در آن بیابان پهناور هول و هراس عجیبی را در من به وجود آورده بود و مرگ در تنهایی را به چشم خودم می‌دیدم. درگیری در جلو ادامه داشت و من هر لحظه احساس می‌کردم قوای بدنی‌ام تحلیل می‌رود. ولی هنوز امیدی داشتم به این که زنده بمانم. تنها فکری که آن لحظه از ذهنم گذشت این بود که قرآن کوچکی که در جیبم بود دربیاورم و سوره‌های کوچک آن را بخوانم. همین کار را کردم. دو ساعت از زخمی شدنم گذشته بود. هوا کم‌کم داشت روشن می‌شد. همچنان مشغول خواندن قرآن بودم. تنهایی و زخم را فراموش کرده بودم. ناگهان متوجه شدم دو نفر از سربازان شما در فاصله نسبتا زیادی به طرفم می‌آیند. خوشحال شدم. جان تازه‌ای گرفتم و با تمام قوا فریاد زدم. هرچه فریاد می‌کردم آن‌ها نمی‌شنیدند. بالاخره هم مسیرشان را تغییر دادند و به طرف دیگر رفتند. با ناامیدی آن‌ها را با چشم تعقیب می‌کردم که متوجه شدم شبحی نورانی بین من و ایشان حائل شد. پشتش به من بود. من دیدم که شبح نورانی با اشاره دست، آن دو سرباز را صدا می‌کند. همان‌طور مات و مبهوت مانده بودم. آن دو سرباز مجدداً مسیرشان را تغییر دادند و به طرف من می‌آمدند و شبح ناپدید شد.»

کودکانی که فراموش نشدند

حتماً شما هم این سخن پیامبر را شنیده‌اید: «حکایت کسی که در کودکی می‌آموزد، همانند نقش کندن بر سنگ است، و حکایت کسی که در بزرگسالی می‌آموزد، همانند کسی است که بر آب می‌نویسد.» شاید هیچ مثالی بهتر از این نتواند اهمیت آموزش و تربیت در دوران کودکی را نشان دهد؛ سال‌هایی که ذهن کودک آماده‌ترین بستر برای یادگیری است و هر چیزی که در آن نقش ببندد، ماندگار خواهد شد. با همین نگاه است که مرتضی سرهنگی، نویسنده‌ای که نامش با ادبیات دفاع مقدس گره خورده، تصمیم می‌گیرد قصه جنگ را نه فقط برای بزرگ‌ترها، بلکه برای کودکان هم روایت کند؛ به زبان ساده، بی‌واسطه و با داستان‌هایی که هم واقعی‌اند، هم آموزنده و هم شنیدنی. مرتضی سرهنگی خوب می‌داند که یادگیری، اگر از سنین پایین آغاز شود، تأثیر عمیق‌تری خواهد داشت. برای همین هم تصمیم گرفته وارد دنیای کودک و نوجوان شود و جنگ را به زبان آن‌ها روایت کند؛ نه با حرف‌های سخت و بزرگسالانه، بلکه با بیانی که برای ذهن‌های نوجوان و دل‌های کودکانه، قابل‌فهم و ملموس باشد.

او در کتاب‌های مخصوص گروه سنی‌های مشخص نوشته و سراغ داستان‌هایی رفته که در دل هشت سال دفاع مقدس، جزو پررنگ‌ترین و به‌یادماندنی‌ترین لحظات بودند. داستان‌هایی که هم حقیقت دارند و هم آن‌قدر پرهیجان‌اند که برای مخاطب کودک، جذاب و آموزنده باشند. یکی از این کتاب‌ها، «روزهای خرمشهر» نام دارد که برای گروه سنی «ب» نوشته شده است. داستانی ساده اما تأثیرگذار که تلاش کرده با زبانی روان و تصویری روشن، روزهای پرتنش و پرغرور خرمشهر را برای بچه‌ها بازگو کند. در کنار این کتاب، مجموعه‌ای سه جلدی برای گروه سنی ب و ج، به نام‌های «اسم من خاکریز است»، «اسم من پلاک است»، و «اسم من چفیه است». این کتاب‌ها در انتشارات سوره مهر به چاپ رسیده‌اند.

در بخشی از کتاب «روزهای خرمشهر» می‌خوانیم: «سال‌ها پیش، وقتی ارتش متجاوز عراق به خاک میهن مقدس ما حمله کرد، خرمشهر از اولین شهرهایی بود که به محاصره عراقی‌ها درآمد. مردم خرمشهر برای دفاع از شهر آماده شدند. آنان با دست خالی و کمترین سلاح در برابر دشمن مقاومت کردند. خیابان‌ها، کوچه‌ها، پس‌کوچه‌ها، خانه‌ها، مدرسه‌ها و کارخانه‌ها و همه‌جا سنگر مردم شد. سربازان و افسران عراقی به داخل شهر آمدند. آن‌ها خانه‌ها، مدرسه‌ها، کارخانه‌ها، مسجدها و بیمارستان‌های خرمشهر را ویران کردند. آن‌ها اموال مردم را غارت کردند. عراقی‌ها برای به دست آوردن اموال بیشتر حتی همدیگر را می‌کشتند. عراقی‌ها، در همان روزهای اول اشغال خرمشهر، روی دیوارهای خرمشهر نوشتند: «ما آمده‌ایم که بمانیم.» عراقی‌ها می‌خواستند خرمشهر را از ایران جدا کنند. رزمندگان ایرانی لحظه‌ای عراقی‌ها را آرام نگذاشتند. آن‌ها در هر فرصتی به داخل شهر نفوذ می‌کردند و عده‌ای از عراقی‌ها را به هلاکت می‌رساندند.»

جنگ چهرهٔ زنانه هم دارد

جنگ را اغلب با چهره‌ای مردانه می‌شناسند؛ مردهایی که از خانه بیرون می‌روند، اسلحه به دست می‌گیرند و از وطن دفاع می‌کنند. اما در همان لحظه که یک مرد به میدان جنگ می‌رود، پشت سرش زنی هست که باید بار زندگی را به دوش بکشد، کودکی هست که باید با دلتنگی کنار بیاید، و خانه‌ای هست که باید بی‌حضور پدر، همچنان گرم بماند. جنگ فقط صدای گلوله و میدان نبرد نیست. مقاومت، رشادت و دلاوری زنانه هم دارد؛ پس جنگ چهره زنانه هم دارد. در سال‌های اخیر، روایت جنگ از زبان زنان بیشتر دیده و شنیده شده است. کسانی که سال‌ها کسی برای شنیدن خاطراتشان به سراغ آن‌ها نرفته. اما در این میان، نمی‌توان از نقش پیشگام مرتضی سرهنگی گذشت؛ کسی که در سال ۱۳۹۱ مجموعه‌ای پنج جلدی به‌نام «بانوی ماه» منتشر کرد. مجموعه‌ای که برای نخستین‌بار، روایت زندگی شهدا را از زبان همسران‌شان بازگو کرد؛ همان‌هایی که به تعبیر زیبای این کتاب‌ها، «بانوی ماه» بودند.

اولین جلد این مجموعه با عنوان «نیمه پنهان یک اسطوره»، گفت‌وگویی است با ژیلا بدیهیان، همسر شهید محمدابراهیم همت؛ زنی که پشت نام بزرگ همت، سال‌ها سکوت کرده بود، اما حالا از عمق زندگی مشترکشان گفته است. جلد دوم با عنوان «مرتضی آینه زندگی‌ام بود»، به روایت مریم امینی، همسر شهید سیدمرتضی آوینی اختصاص دارد؛ روایتی صمیمی از زندگی با مردی که نامش با روایت فتح پیوند خورده است. سومین کتاب، «سفر به مدار مهتاب» نام دارد و گفت‌وگویی است با کبری سیل‌سه‌پور، همسر شهید سیدعلی اندرزگو؛ شهیدی که چهره‌اش بیشتر با مبارزه‌های پیش از انقلاب شناخته شده، اما روایت همسرش او را از زاویه‌ای دیگر نشان می‌دهد. در جلد چهارم با عنوان «باغ انگور، باغ سیب، باغ آینه»، همسر شهید مهدی باکری، صفیه مدرس، از سال‌هایی می‌گوید که باکری فقط یک فرمانده نبود، بلکه همسری بود که خانه را با حضورش معنا می‌کرد. درنهایت، جلد پنجم با عنوان «خرمشهر کو جهان‌آرا»، گفت‌وگویی است با صغری اکبرنژاد، همسر شهید محمد جهان‌آرا؛ فرمانده‌ای که نامش با خرمشهر پیوند خورده و همسرش روایت‌گر دلیری‌هایی است که هیچ‌گاه در میدان جنگ ثبت نشد. مجموعه «بانوی ماه» نه فقط درباره جنگ، که درباره عشق، صبر و زندگی است. درباره زنانی که پشت هر شهید ایستاده‌اند و هنوز هم روایت‌گر خاطراتی هستند که تا امروز ناگفته مانده‌اند.

معرفی کتاب «قاسم»

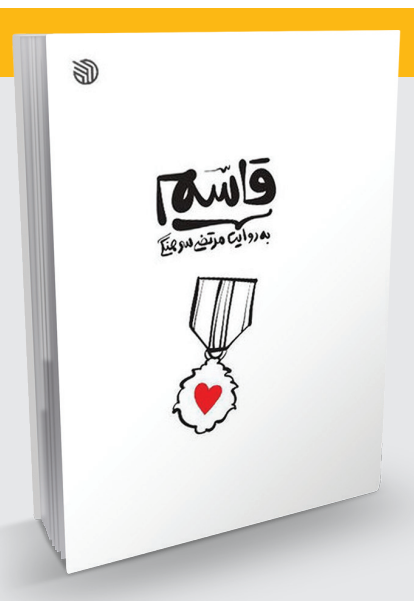

چکیده زندگی شهید قاسم سلیمانی جنگ بود؛ جنگی که از همان کودکی همراهش شد. در ۱۳ سالگی احساس مسئولیتش نسبت به خانواده او را از روستای قنات ملک راهی کرمان می‌کند. گویی حاج‌قاسم سلیمانی از همان روزهای کودکی سفرش برای مبارزه و مقاومت آغاز می‌شود؛ سفری که مقصدش را همه می‌دانیم. اما خوب است در انتهای سفر هر مسافری، از مسیر سفرش هم پرسید، اینکه چگونه از کودکی در روستا و کوچ و زندگی عشایری می‌رسد به جایی که روزنامه گاردین درباره‌اش می‌نویسد: «او ژنرال باهوش منطقه است.» واشنگتن تصویرش را چاپ می‌کند و زیرش می‌نویسد: «فرمانده سایه‌ها.»

اینکه چطور حاج‌قاسم سلیمانی به یکی از اثرگذارترین چهره‌های سیاسی و نظامی معاصر تبدیل شد؛ برمی‌گردد به فرازوفرودهای تلخ، شیرین و گاه جذاب زندگی‌اش که حتماً بسیاری به دنبال دانستنش هستند.

درباره زندگی شهید حاج‌قاسم سلیمانی تاکنون کتاب‌های زیادی نوشته شده اما می‌توان گفت کتاب «قاسم» از کتاب‌هایی است که به‌واسطه دقت بسیار در تحقیق و پژوهش و اتکا به منابع دقیق، می‌تواند خیالِ خواننده علاقه‌مند به زندگی سردار قاسم سلیمانی را کاملاً آسوده کند که آنچه می‌خواند به‌قدر کافی درباره‌اش پژوهش و تحقیق صورت گرفته؛ مضاف بر اینکه فردی مثل مرتضی سرهنگی نویسنده این کتاب است که خود حاج‌قاسم سلیمانی را از نزدیک می‌شناخته و همچنین از چهره‌های نام‌آشنای ادبیات دفاع مقدس است. کتاب قاسم خوشخوان و صمیمی و مبتنی بر اسناد و روایت‌های دست‌اول از زندگی، مجاهدت و شخصیت سردار شهید حاج‌قاسم سلیمانی است؛ از کودکی‌اش در روستا و کار کردن از نوجوانی‌اش می‌گوید، از انجام ورزش‌های زورخانه‌ای و رزمی... و بعدتر آشنایی با چند نفر از انقلابیون و نشستن پای درس قرآن و منبر روحانیون، از نقش‌آفرینی‌های او در دوران دفاع مقدس و فرماندهی نیروی قدس سپاه... و از مسیرِ سفری که چگونه الفبای مبارزه را در وجود این فرمانده نشاند.

این روایت‌ها با بهره‌گیری از اسناد مکتوب، مصاحبه‌ها، سخنرانی‌ها و گفت‌وگوهای میدانی با نزدیکان حاج‌قاسم به‌ثمر رسیده است. در مقدمه کتاب، روایت مرتضی سرهنگی را می‌خوانیم؛ زمانی که آماده بود برای سفر به هند و خبر شهادت حاج‌قاسم را شنید و برنامه سفر را متوقف کرد و مسیری تازه در دل اندوه برای روایت زندگی شهید حاج‌قاسم سلیمانی برایش باز شد... کتاب قاسم با زاویه دید اول‌شخص روایت می‌شود و به‌این‌ترتیب سعی‌شده لحن و نگاه حاج‌قاسم در روایت حفظ شود. در بخش‌هایی که مستقیماً از سخنان حاج‌قاسم استفاده شده، متن‌ها بادقت ویرایش شده‌اند و در پانوشت‌ها به منابع اشاره شده. در نهایت حاصل کار، کتابی است که در عین وفاداری به واقعیت، با نثری روان و زنده پیش می‌رود و می‌تواند برای افراد علاقه‌مند به تاریخ معاصر ایران، دفاع مقدس و شخصیت حاج‌قاسم اثری مرجع و تأثیرگذار باشد.

کتاب «قاسم» را انتشارات خط مقدم در ۵۱۲ صفحه منتشر کرده است.

چرا مرتضی سرهنگی آن‌قدر که باید شناخته‌شده نیست؟

میثم رمضانعلی
کارشناس فرهنگی

مرتضی سرهنگی از نخستین کسانی بود که فهمید جنگ فقط میدان نبرد نیست؛ میدان روایت است. او نه فرمانده بود، نه رزمنده خط‌شکن، اما نقش او در حافظه جنگ، کمتر از هیچ‌یک از آن‌ها نیست.

از همان سال‌های پایانی جنگ، او فهمید که اگر صدای رزمندگان عادی، بسیجی‌های گمنام، امدادگرها و سربازها ثبت نشود، تاریخ جنگ به انحصار گزارش‌های رسمی و روایت‌های بالابه‌پایین درمی‌آید. این نگاه ریشه‌ای به‌ضرورت ثبت تجربه‌های زیسته، بعدها به پایه‌گذاری «ادبیات شفاهی دفاع مقدس» منتهی شد؛ جریانی که امروز ده‌ها نویسنده و صدها اثر را در دل خود جای داده و یکی از گنجینه‌های هویتی ما در باب جنگ هشت‌ساله است.

مرتضی سرهنگی، به همراه هدایت‌الله بهبودی، از پایه‌گذاران دفتر ادبیات و هنر مقاومت در حوزه هنری بود؛ جایی که بعدها ده‌ها کتاب خاطره‌محور درباره جنگ در آن تولید شد. این دفتر، با الهام از تجربه‌های بومی جنگ و بدون تکیه بر الگوهای وارداتی غربی در خاطره‌نگاری، سبکی منحصربه‌فرد خلق کرد که نه ژورنالیستی و گذرا بود، نه شعاری و تبلیغاتی. او سال‌ها مدیر این دفتر بود. بسیاری از چهره‌های امروزِ نویسندگی دفاع مقدس، شاگردان، همکاران یا متأثر از شیوه کار او هستند. کسانی که یاد گرفتند مصاحبه فقط ضبط صدا نیست، بلکه همراه شدن با حافظه یک انسان است؛ کندوکاو در خاطراتی که گاه در لایه‌های پنهان ذهن مدفون شده‌اند.

اما نقش مهم‌تر او، فراتر از مدیریت یک نهاد یا تولید چند کتاب بود. او یک «سبک» ساخت. سبکی که بر گفت‌وگوی دقیق، بدون سانسورهای شعاری، پر از جزئیات انسانی و با نگاهی احترام‌آمیز اما نه قهرمان‌ساز استوار بود. در این سبک، جنگ به‌عنوان تجربه انسانی بررسی می‌شود، نه صرفاً نبرد حق و باطل یا میدان حماسه‌سازی تبلیغاتی. مثلاً در کتاب «پایی که جا ماند»، سید ناصر حسینی‌پور با روایتی بی‌پرده از روزهای اسارت، ترس‌ها، ضعف‌ها و حتی شوخی‌های میان اسرا می‌گوید. این کتاب، نه با لحن رسمی‌نویسان نهادهای نظامی نوشته شده و نه با سانتی‌مانتالیسم رایج در برخی خاطره‌نگاری‌ها. این سبک را سرهنگی نهادینه کرد.

یا در «لشکر خوبان» که روایت خاطرات مهدی قلی رضایی است و به قلم معصومه سپهری نوشته شده، می‌بینیم که جنگ فقط محل شلیک گلوله نیست؛ محل رویش خلوص، رفاقت، اشتباه، ترس و حتی شوخی است. این روایت از دل یک نوجوان ساده‌دل و صادق شکل می‌گیرد که از روستاهای اطراف تبریز به جبهه آمده؛ بی‌تجربه اما پرشور، و همین باعث شده روایتش با جزئیاتی صمیمی و انسانی همراه باشد. کتاب پر از صحنه‌های واقعی از زندگی روزمره رزمنده‌هاست، بدون اغراق یا سانسور. این سبک از روایت‌های انسانی، پایه‌های ادبیات جنگ را از روایت دولتی فاصله داد و آن را به تجربه مردم نزدیک کرد.

کم نیستند نویسندگانی که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم از مکتب سرهنگی تغذیه کرده‌اند. بسیاری از چهره‌های جریان‌ساز، در فضایی بالیدند که مرتضی سرهنگی پایه‌گذاری‌اش کرد. این مکتب، نه در دانشگاه‌ها و نه در اتاق‌های فکر رسمی که در دل گفتگوهای طولانی، بازخوانی خاطرات، تصحیح کلمات و تماشای اشک‌های راویان شکل گرفت.

سرهنگی با وسواس، صداقت را بر شعار ترجیح داد. او می‌گفت گاهی اشک یک اسیر یا ترس یک نوجوان در میدان مین، ارزشش از صد خط حماسه‌سرایی بیشتر است، اگر صادقانه و بی‌واسطه باشد. همین نگاه انسانی، به چهره تازه‌ای از جنگ انجامید که با حافظه نسل‌های بعد ارتباط برقرار کرد.

با این‌همه چرا هنوز «مرتضی سرهنگی» یک نام‌آشنا در حافظه عمومی نیست؟ چرا رسانه‌ها، نهادهای رسمی و حتی نظام آموزش، او را همچون فرماندهان جنگ یا شاعران دفاع مقدس بزرگ نکرده‌اند؟

پاسخ ساده نیست، اما می‌توان چند دلیل را فهرست کرد:

۱ **دور از دوربین و تریبون بود:** فرهنگ ما بیشتر به چهره‌هایی توجه می‌کند که جلوی دوربینند تا به کسانی که پشت میز تدوین تاریخ نشسته‌اند. سرهنگی هرگز اهل دیده‌شدن نبود. مصاحبه نمی‌کرد، سخنرانی نمی‌رفت، در صفحه‌های مجازی حضوری نداشت. او کار را به کار واگذار کرد.

۲ **برخلاف جریان غالب تبلیغاتی حرکت کرد:** جامعه ما هنوز تفاوت بین «نویسنده جنگ» و «مروج حماسه‌سازی تبلیغاتی» را به‌درستی نمی‌شناسد. سرهنگی قهرمان‌ساز نبود، بلکه به روایت صدای افراد معمولی جنگ علاقه داشت. او جنگ را اسطوره‌زدایی نکرد، اما از اسطوره‌سازی هم پرهیز داشت.

۳ **کارش تخصصی و کم‌فهمیده بود:** روایت‌گری و مصاحبه‌نویسی، کاری صبورانه، عمیق و کم‌هیاهوست. مخاطب عام، بیشتر جذب چهره‌هایی می‌شود که شعر می‌گویند یا جلوی دوربین از خاطرات می‌گویند، نه آن‌هایی که ساعت‌ها پای نوار کاست نشسته‌اند و با راوی گریسته‌اند.

۴ **ضعف در معرفی و ثبت جایگاه او:** نهادهایی که باید سرهنگی را به‌عنوان یک الگوی فرهنگی معرفی می‌کردند، چندان فعال نبوده‌اند. در کتاب‌های درسی، فیلم‌های مستند یا برنامه‌های رسمی رسانه ملی، نام و نقش او هنوز جایگاه درخوری ندارد.

نکته مهم اینکه اگر پروژه‌ای مثل خاطره‌نگاری جنگ، از همان دهه ۶۰ تا امروز ادامه یافته و امروز به بخشی از ادبیات ملی تبدیل شده، بخش زیادی از آن به‌خاطر مدیریت، تربیت نیرو، طراحی روش و حمایت اخلاقی کسی مثل سرهنگی است. اما نام او کمتر از بسیاری از دستاوردهایش شنیده می‌شود.

این مسئله فقط یک ظلم فردی نیست؛ نشانه‌ای از یک ضعف ساختاری است: بی‌توجهی به کسانی که «جریان‌ساز» اند اما «تریبون‌دار» نیستند. گاهی کسانی که پایه می‌گذارند، پشت‌صحنه می‌مانند و فراموش می‌شوند. اگر امروز کسی بخواهد بداند که «چگونه می‌توان جنگی به آن وسعت را انسانی روایت کرد؟» یا «چگونه می‌توان صدای افراد معمولی را در تاریخ حفظ کرد؟» نمی‌تواند از مرتضی سرهنگی عبور کند.

شناختن و شناساندن چهره‌هایی مثل سرهنگی، فقط ادای دین به یک فرد نیست. این کار، نوعی ترمیم حافظه جمعی است. اگر نخواهیم جریان‌های تاریخ‌نگاری مستقل، مردمی و انسانی از بین بروند، باید از سرهنگی‌ها یاد کنیم، سبکشان را آموزش دهیم، کتاب‌هایشان را در مدارس و دانشگاه‌ها معرفی کنیم، و نامشان را در برنامه‌های رسمی ببریم. امروز که در میانه جنگ‌های روایت، رسانه و هویت هستیم، سبک سرهنگی یک درس راهبردی است: اگر صدای آدم‌های معمولی خاموش شود، تاریخ را قدرتمندان خواهند نوشت و هیچ چیز خطرناک‌تر از این نیست.

مرتضی سرهنگی فقط یک نویسنده یا محقق نیست؛ او یکی از بنیان‌گذاران حافظه جمعی جنگ در ایران است و آنچه ساخته، هنوز هم به‌کار امروز و فردای ما می‌آید.

چهارشنبه ۲۴ اردیبهشت ۱۴۰۴
شماره ۴۴۱۱
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE